

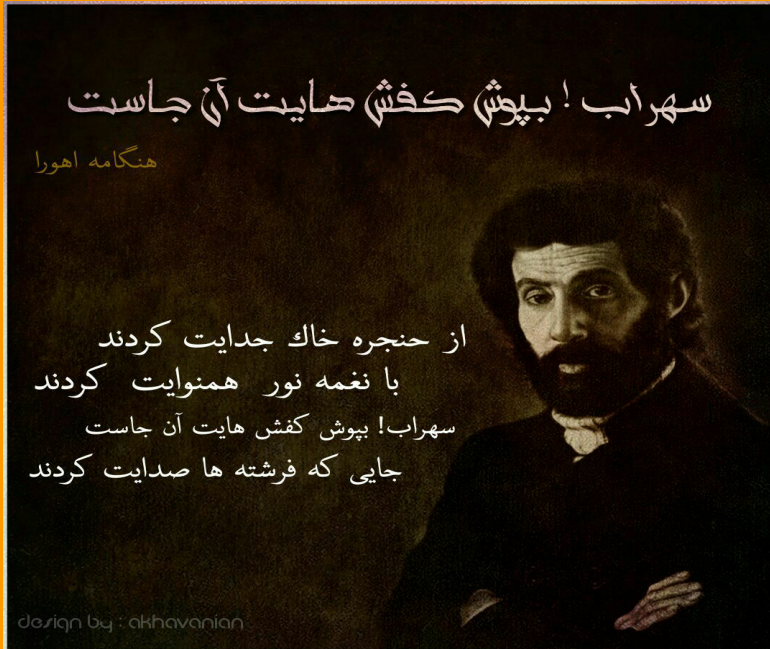
سال دوم / شماره هشتم / فروردین ۱۳۹۷

ماهنامه ادبی قلم‌ساز

_ ژانرهای ادبی مکتب اصالت کلمه

_ اشعار کلاسیک

_ اشعار آزاد



بسم الله الرحمن الرحيم
مدیر مسئول موسسه: آوین کلهر

همکاران: زرتشت محمدی، میثم رجبی، نیلوفر مسیح و آریو همتی.

آدرس: کرمانشاه، اسلام آباد غرب،
هفتصد دستگاه، بلوار معلم، مجتمع
غدیر.

سرودهایی از: آرش آذربیک، نیلوفر مسیح، آریو همتی، میثم رجبی، آوین کلهر، فرزانه اکبری، زرتشت محمدی، سعید امامی، مهوش سلیمانپور، کیا یارسان، رویا کارپسند، فریبا ناد علی،

هدیه قلی یار، مهسا جهانشیری، الناز عباسی، مریم ناظمی، لیلا ادبی، لاله پارسا، سیما نوروزی، سروش میرزایی، طاهره احمدی، فرسامه پارسا، فرناز پارسا، اقدس نگاهداری، رعنا زهتاب، حسن خدا کرمی، میثم میرزاپور، محمود محمودی، عاطفه دادویی، ثنا صمصامی، فرح اسدی، ناهید قامتی خورشید، رعنا ذهتاب، مهسا صفری.

فصل نخست: مقاله

مقایسه ی چندصدایی در نگرش باختین و چندصدایی در مکتب اصالت کلمه / نیلوفر مسیح

فصل دوم: فراشعر و فراداستان اصالت کلمه

فصل سوم: غزل، غزل مینی مال و رباعی

فصل چهارم: واژانه

فصل پنجم: اشعار آزاد

فصل اول: مقاله

مقایسه ی چندصدایی در نگرش باختین و چندصدایی در مکتب اصالت کلمه

نیلوفر مسیح

چکیده: گفتگومندی یا چندصدایی در فراداستان پست مدرن، اغلب با آرای میخائیل باختین آغاز می شود و منظور از آن، هر نوع ارتباط زبانی که در خود نوعی گفتگو و مکالمه را برمی شمارد. گفتگو در این مفهوم وسیع، به ارتباط گفتاری مستقیم و رو در رو میان فرستنده و گیرنده ی کلام محدود نمی شود بلکه هر نوع گفتار و نوشتاری در غیاب مخاطب نیز نوعی مکالمه است؛ اما چندصدایی و گفتگومندی متون به چندین طریق در متن ظهور می یابد و گفتگومندی باختین در متون پست مدرن یکی از این طرق است. از سوی دیگر چندصدایی (مولتی فونیک) در فراداستان کلمهمحور نیز از جمله چندصدایی و گفتگومندی محسوب می شود که در آن صدای متن دارای یک بعد ثابت و چندین بعد متغیر است؛ اما پرسش و مسئله ی اصلی این مقاله این است که تفاوت چندصدایی (پلیفونی) در متون پست مدرن با چندصدایی (مولتیفونیک) در متون کلمهمحور را برشماریم.

کلیدواژه ها: گفتگومندی، مولتیفونیک، پلیفونیک، فراداستان، مکتب اصالت کلمه

مقدمه:

1_1 تعریف گفتگومندی:

از مهم ترین نظریه های باختین با توجه به موضوع مورد بحث در این جا، همانا گفتگومندی (dialogisme) و چندصدایی یا پلیفونی (polyphonia) است. میان گفتگومندی و چندصدایی رابطه ای تنگاتنگ وجود دارد، چنان که چندصدایی ویژگی گفتگومندی است. ساموئل در این خصوص می نویسد: «این چندصدایی که در آن همه ی صداها به شیوه ای مساوی بازتابانده می شوند ، موجب گفتگومندی می گردند.» (ساموئل، 2005: 101)

چنان چه ملاحظه می شود و ساموئل نیز اشاره می کند چندصدایی به معنای توزیع مساوی صداها در یک متن است. آن گونه که تمام صداها حق حضور داشته باشند بدون این که یکی بر دیگران مسلط باشد. ژینو درباره ی تعریف گفتگومندی می نویسد: «در واقع با تعریف گفتگومندی، میخائیل باختین بی وقفه متن را به بافتش، به مؤلفش و به مؤلفانی که پیش از آن بودند، مرتبط می کند.» (ساموئل، 2005: 103) دوکرو درباره ی چندصدایی می نویسد: «برای باختین، یک مقوله از متن ها و به ویژه متن های ادبی وجود دارد، متن هایی که برای آن ها باید این ویژگی ها را در نظر گرفت که چند صدا به طور هم زمان سخن بگویند بدون این که یکی از میان آن ها برتر باشد و دیگران را داوری کند، موضوع آن چیزی است که در مقابل ادبیات رسمی یا کلاسیک به آن ادبیات عامیانه یا کارناوالی نامیده می شود.» (دوکرو، 1984: 171) در این جا نیز تأکید بر صداها ی گوناگونی است که همگی دارای یک حق مساوی هستند و هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد. (تودوروف، 1377: 73)

1_2 ویژگی های گفتگومندی:

باختین به نقش جامعه در شکل گیری شخصیت انسان تأکید بسیار داشته. او هم چنین معتقد است که زبان به بهترین صورت می تواند این ویژگی گفتگومندی را ظاهر کند. از نظر باختین گفتار همیشه با گفتار یا گفتارهای دیگر در ارتباط است. با چنین نظریه ای است که باختین روابط بیناگفتاری را به عنوان گفتگومندی مورد بررسی قرار می دهد. او در مورد آثار ادبی نیز بر این باور است که اثر ادبی در بستر اجتماعی شکل می گیرد؛ و در مقدمه ی آثار داستایوفسکی می نویسد: «اساس این مطالعه بر این حکم واقع است که هر اثر ادبی در بطن خود پدیده ای اجتماعی است.» (تودوروف، 1377: 74) باختین بر اساس چگونگی و میزان برخورداری متن ها از گفتگومندی آن ها را به دو فراگونه ی کلی تقسیم می کند: آن هایی که وجه تک گوییشان غلبه دارد و دوم برعکس آن هایی که وجه چندگونگی آن ها غالب است؛ بنابراین دو فراگونه ی تک گویی و فراگونه ی چندگویی وجود دارد. فراگونه ی تک گویی، گونه هایی هم چون شعر دارد و فراگونه ی چندگویی نیز دارای گونه هایی هم چون رمان است. بر اساس این تقسیم بندی باختین

به دسته بندی متون مورد مطالعه طی خود می پردازد و در همین خصوص نثر را از شعر جدا می کند. باختین نثر را دارای طبیعت گفتگومندی و شعر را فاقد آن می داند. «از نظر باختین پیچیدگی شعری در میانه طی سخن و جهان موجود واقع می شود ولی پیچیدگی نثر بین سخن و اداکنندگان آن قرار می گیرد.» (همان: 128) او در ادامه به تلاش شاعر برای رهایی از انواع زبان ها و رسیدن به زبان ناب خود و گفته های دیگری و رسیدن به گفته های خود سخن می گوید. به همین دلیل شاعر در مقابل گفتگومندی به تکگومندی یا خودگومندی توجه دارد. باختین خود می گوید: «شاعر به وسیله طی فکر یا زبان تنها و واحد، یک گفته طی تنها که بر روی خودگومندی بسته شده است، مصمم و محدود شده است.» (باختین، 1975: 117) و نتیجه می گیرد: «شاعر گفته ها را از قصد و حضور دیگری عاری می کند و جز برخی گفته ها و اشکال به کار نمی گیرد؛ آن ها به شیوه ای که پیوند خود را با برخی لایه های قصدمندانه و برخی بافت های زبانی از دست می دهد.» (همان) برخلاف شاعر، نثرنویس می گوشت تا این زبان ها و صداهای گوناگون را در اثر خود بازتاباند و پرورش دهد. در مقایسه طی این دو، باختین در مورد شاعر بحث را این گونه ادامه می دهد: «شاعر چنین عمل می کند، اما نویسنده یا رمان نویس (به طور کلی نویسنده) راه کاملاً متفاوتی را در پیش می گیرد او از چندزبانگی و چندصدایی زبان ادبی و غیرادبی در اثرش استقبال می کند، بدون این که اثر تضعیف شود و حتی موجب عمیق تر شدن آن می گردد.» (همان)

باختین رمان های داستایوفسکی را نمونهی چندصدایی به شمار می آورد. از جمله خصوصیات رمان های داستایوفسکی به قرار زیر است. تکثر صدا و خودآگاهی های مستقل و متمایز، چندصدایی اصیل، صداها به طور کلی یک ویژگی بنیادین رمان های داستایوفسکی را شکل می دهد. (همان: 35) داستایوفسکی برای ساختن یک دنیای ادبی چندصدایی شیوه طی دیگری جز نزدیک کردن رمان به زندگی عادی و روزمره نداشته است، زیرا این زندگی واقعی و اجتماعی است که دارای چند صدای اصیل و واقعی می باشد. از جمله ویژگی های دیگر رمان داستایوفسکی پذیرش دیگری هم چون سوژه و نه هم چون ابژه صورت می گیرد زیرا تنها در صورت قبول دیگری به عنوان سوژه است که امکان استقلال شخصیت های داستانی میسر می شود. (نامور مطلق، 1387: 397-414)

بنابراین جهان داستایوفسکی همزیستی و تعامل به شکل هنری سازمان یافته طی جهان های گوناگون معنوی و نه یک مجموعه از مراحل گردیدن یک روح واحد است. تمام صداها در رمان یک نقش واقعاً مهم بازی می کنند و «باورها» یا «نقطه طی دید بر روی دنیا» را ارائه می دهند. (همان: 397-414) در رمان چندصدایی شخصیت ها در معنای کامل کلمه ایدئولوژیک هستند و هر کدام جهان بینی و دنیای خاص خود را دارند. در رمان چندصدایی به اعتقاد باختین، نویسنده در مرکز قرار می گیرد و با شخصیت های رمانش روبه رو می شود و در این حالت به چندین آدم تبدیل می شود و مکالمه صورت

می گیرد، مکالمه ای که از یک طرف بین نویسنده و شخصیت ها و از طرف دیگر بین شخصیت هاست. (همان) این مکالمه ها گاه سبب تخصص و تضاد درونی در جریان رمان می شوند و باید گفت همین تضادهای درونی که باختین در متن می باید او را متوجه چندآوایی یا پلیفونی کرد. (نجومیان، 1390: 29) تلقی باختین از زبان بر درکی از مبارزه و تقابل در درون هستی مبتنی است، نبردی بی وقفه میان نیروهای مرکزگریزی که بر آند همه چیز را از هم جدا نگاه دارند و نیروهای مرکزگرایی که قصد دارند به همه چیز انسجام ببخشند. برای این تلقی از زبان، مدل اصلی باختین بر دو نفر استوار است که در زمان معین و در مکان خاص با هم گفتگویی مشخص دارند. این دو تن، همانند خودهایی قائم به ذات که بتوانند پیام هایشان را بدون هیچ مداخله و مزاحمتی به هم انتقال دهند، با یکدیگر رو به رو نمی شوند. در واقع هر یک از این دو، به مثابهی درکی از واقعیت و هشیاری ریشه در فضاهایی به شدت پر از ازدحام کلمات و مبادلات خاص کلامی دارند، به همین دلیل نیز هر کدام به مدد زیر و بالا کردن آهنگ، تلفظ، گزینش واژگان و حرکات سر و دست درصدد برمی آیند پیام خود را با حداقل اختلال ناشی از دیگربودگی، برای دیگری ارسال کنند. (هالکوئیست، 1379: 728) یکی از مهم ترین مفاهیم کلیدی در تفکر باختین، «سخن» است. تلقی پویا از زبان، پذیرای این واقعیت که هیچ واژه ای را نمی توان «به خودی خود» درک کرد بلکه برای فهم معنای آن باید آن را در موقعیت قرار داد آن هم نه موقعیتی صرفاً زبانی، بلکه فرهنگی و تاریخی. (همان: 730)

باختین حتی این تنوع بی پایان موقعیت ها و در نتیجه تجربه ها را در زبان هم مشاهده می کند و درست به همین دلیل، در مقابل سوسور که کانون توجه خود را در زبان شناسی بر نظام زبان می گذارد بر گفتاری در این نظام تأکید می کند. از دید باختین، زبان شناسی سوسور به تنوع بی پایان چندان وقعی نمی نهد و دنبال کشف ساختار جهان بشمول نظام زبان است، نیوتن هم به تجربه های فردی از هستی بی هلاقه است و می خواهد تصویری کلی و جهان بشمول از عالم به دست دهد. (عظیمی، 1393: 8) باختین به مخالفت با «تئوری زبانی» فردینان دوسوسور پرداخت به این عنوان که محاوره طی «عادی» گفتگویی است، چرا که بر بافت گفتگو جاری می شود و از این رو یا به سخنان قبلی یک مخاطب یا هم سخن پاسخ می دهد و یا سعی می کند پاسخ خاصی از شنونده طی مشخص بگیرد. (کادن، 1380: 117) از منظر باختین، در موقعیتی که من در جهان اشغال کرده ام تنها من مورد آن خطاب خاص قرار گرفته ام و لذا دید من به جهان، ادراک من از آن، تفکر من در مورد آن و عمل من در قبال آن کاملاً وابسته به این پرسش و در حقیقت این موقعیت است. (هالکوئیست، 2002: 28) و نکته طی آخر این که تفکر باختین بر «گفت و شنودگرایی» یعنی بینامتنی استوار شده است... منظور باختین از بینامتنی آن است که از نظر او انواعی از گفتارها و بیان ها به صورت وسیع اما محدود وجود دارند و هر گونه رابطه طی میان دو متن را به صورت بینامتنی و در حقیقت گفت و شنودی متمرکز می بهازند. (ایوتادیه،

(:1377)

با توجه به مبحث فوق می توان نتیجه گرفت که باختین، چندصدایی را ناشی از موارد زیر می داند:
تعداد و تنوع فرهنگ ها
بازتاب صداهای سرکوب شده
تعداد و تنوع زاویه ی دید
تأثیرگذاری و تأثیرپذیری صداها از هم و بلوغ شخصیت ها و تأکید بر منی که من شدنش پایان پذیر است.

1_3 مؤلفه های چندآوایی در متن:

اما از جمله مؤلفه های چندآوایی در متن می توان به موارد زیر اشاره کرد:
بینامتنیت
چندزبانی
فراداستان
پارودی
هم آوایی اشخاص تاریخی_ ادبی

1_4_1 بینامتنیت: از نظر باختین رمان به دلیل ماهیت مکالمه ای خود این اجازه را می دهد تا در پیکرش از تمام انواع، خواه ادبی (داستان، شعر، ترانه، نمایش، فکاهی) خواه غیرادبی (بررسی اخلاقیات متون علمی، مذهبی و...) استفاده شود و این به معنای آن است که می توان از تمامی انواع در ساختار رمان استفاده کرد. (باختین، 1384: 122) بینامتنیت که نوعی چندآوایی حاصل از گفتگوی میان متون مختلف است در ادامه ی حیات خود این امکان را یافت که اشکال مختلف سخن را به تعامل با هم فراخواند، مثلاً وقتی متنی به رسانه و هنری دیگر ارجاع می دهد در واقع بازارجاع از متنی به متن دیگر صورت گرفته است زیرا متن به تعبیر پساساختارگرایان و از جمله بارت شامل متون کلامی و متون غیرکلامی (نقاشی، عکس، موسیقی) و از این دست می شود؛ بنابراین هر شکل بیانی می تواند متن تلقی گردد و این متن ها با هم درون یک رمان تلاقی داشته باشند. (بهرامیان، 1390، 19) وقتی ژانرها و هنرهای دیگر وارد متن می شوند این جاست که ماهیت مکالمه ای رمان یا نمایشنامه برجسته می شود و مؤلفه هایی نظیر عدم قطعیت، چندروایتی و بینامتنیت را از حیطة ی تئوری های پست مدرن به قالب اثر می کشاند. (همان)

1_4_2 چند زبانی: چند زبانی از دیگر شگردهای مهم برای رسیدن به چندآوایی است. به باور باختین در رمان تعداد فراوانی زبان و نظام کلامی _ ایدئولوژیک تلفیق می شوند مثل زبان طبقات و گروه های اجتماعی (سرمایه داران، روشنفکران)، زبان مشاغل (کشاورزان، تجار)، زبان روزمره و... که پیش نیازی ضروری برای گونه ی رمان محسوب می شوند. (باختین، 1387: 351) هر یک

از زبان ها در متن به عنوان یک ژانر گفتاری عمل می کنند. در تعریف این اصطلاح آمده است: «هر ژانر گفتاری زبانی مدون است و نشان دهنده ی یک گروه، حرفه، ژانر ادبی، گرایش فرهنگی و نظایر آن. به این ترتیب ژانرهای گفتاری می توانند شامل گفتمان ها، لهجه ها، اصطلاحات و زبان عامیانه باشند.» (کاستانیو، 1387: 48) این ژانرهای گفتاری به این دلیل که به لحاظ معنایی مجموعه ای از صداهای اجتماعی و بیان فردی و از لحاظ صورت نیز هر کدام دارای نظام ساختاری و نشانه شناسی خاص خود می باشند، ناهمگون شناخته می شوند. باختین این ناهمگونی را هیترو گلوسیا نام نهاد و برای اولین بار آن را مطرح ساخت.

3_4_1 فراداستان: فراداستان تمهیدی زبانی است که به صورت خودآگاهانه به جایگاهش به عنوان یک موضوع توجه نشان داده و از خودش و ساختارهایش سخن می گوید. در واقع می توان گفت عنصر یا تمهید فراداستان، جنبه ای از نوشتار، خوانش یا ساختار اثر را به پیش زمینه و مرکز توجه می آورد که بنا بر معیارهای کاربردی داستان نویسی (واقع گرایانه) باید در پس زمینه باشند. (لاوزن، 1380: 58) یکی از فرصت هایی که فراداستان برای نویسنده فراهم می آورد، همین دستیابی او به چندآوایی و بینامتنیت است.

4_4_1 پارودی (نقیضه): پارودی که در فارسی به آن نقیضه هم می گویند، عبارتند از: «به صورت هزل آمیز در آوردن یک اثر ادبی جدی و در معنایی گسترده تر هر نوع تقلید هزل آمیز و نیشدار را نیز شامل می شود.» (اخوان ثالث، 1374: 19) بدین ترتیب ویژگی برجسته ی پارودی تغییر زبان است به این صورت که بنا بر ساختار دوبخشی خود زبان طنز و جدی را در کنار هم می نشانند و بدین ترتیب هم به کلام خود متن اشاره دارد و هم به کلام و گفتار شخص دیگری که به شکل پارودی درآمده است. باختین پارودی را از اشکال مهم بازی طنزگونه با زبان و ساده ترین نمونه ی زبان دوصدایی می داند که حین آن نقیضهگو، نیت خود را جایگزین نیت جدی فردی می کند که نقیضه در موردش گفته می شود. (باختین، 1384: 17) پارودی با تغییری که در زبان متن اصلی به وجود می آورد سبب می شود که سخنی متفاوت وارد متن شده و چندآوایی خلق شود. این تغییر در سه مقوله ی سبک، لفظ، یا درون هایه ی اثر صورت می گیرد. (میرصادقی، 1376: 280)

5_4_1 هم آوایی اشخاص تاریخی - ادبی: نمود دیگر چندآوایی در صورت یک متن اشاره به شخصیت ها و رخدادها شناخته شده ی درون متن دارد. «در این جا اشاره به آن فرد، مکان یا رخداد، باعث می شود دانش دایرهالمعارفی خواننده در خوانش متن فعال گردد و به این ترتیب به نظر می رسد نداشتن چنین اطلاعاتی یا کمتر بودن این اطلاعات نزد خوانندگان مختلف منجر به خوانشهای متفاوتی شود.» (ساسانی، 1384: 51) هر شخصیتی هنگامی که از متنی قدیمی تر وارد متن جدید می شود به دنبال خود، اشاراتی بینامتنی به آن متن و وقایع تاریخی، اجتماعی و مذهبی به تعامل با هم می پردازند البته تعاملی که از جنس بینامتنیت است.

1_2 تعریف مولتیفونیک در موسیقی: مولتیفونیک اصطلاحی در موسیقی است،

مخصوصاً در میان نوازندگان که برای ایجاد افکت گراول هم زمان با نواختن یک نت باید نت دیگری را - که معمولاً همان نت اجراشده با ساکسیفون و ترومپت نیست- با حنجره بخوانند یا زمزمه کنند تا از ترکیب نت نواخته شده به وسیله طی ساز بادی با نت ادا شده از حنجره، صدای خاص مورد نظرشان ایجاد شود. صدایی که می تواند کیفیتی خشن و دیزونانت داشته باشد. در واقع نواختن یک ساز بادی مونوفونیک به این روش موجب تولید صدایی «مولتیفونیک» از آن می شود، صدایی که حاصل ترکیب نت اصلی با نت ادا شده از حنجره طی نوازنده است. نت دوم معمولاً فاصله طی سوم تا پنجم نت اصلی بوده و جالب این که حتی آواز خواندن «مولتیفونیک» نیز ممکن است و در نوع خاصی از آواز (throatsinging) که در مناطقی از مغولستان، سیبری، تبت و... متداول است به کار می رود. پس صداها در مولتیفونیک از ارزش یکسانی برخوردار نیستند. (میرزاپور، 1395: 80)

2_2 چندصدایی مولتیفونیک در متن کلمه گرا:

چندصدایی «مولتیفونیک» در متن فراروی از «تک همدایی»، «دیگرصدایی» و «چندصدایی پلیفونی» است. مولتیفونیک در متن کلمه محور - فراشعر و فراداستان- نه همانند ادبیات کلاسیک و سنتی، تک همدایی است؛ که صدای نویسنده در آن صدای غالب باشد و نه مانند ادبیات مدرن نویسنده متن را به خود و دیگری تقسیم می کند؛ و صدای مسلط باز هم صدای نویسنده است و نه شبیه نگرش پست مدرن چندصدایی، برخورداری صداها از ارزش یکسان و گفتمان و ابراز وجود است بلکه در ساحتی فراتر، چندصدایی مولتیفونیک از تمام صداها در خود، چه تک همدایی، چه دیگرصدایی و چه پلیفونی بهره می برد و حتی از آن ها به منظور نمایاندن حقیقت عمیق در متن فراروی می کند. صداها در متن مولتیفونیک، از ارزش یکسانی برخوردار نیستند بلکه هر صدا بهره ای از حقیقت دارد و شمه ای از حقیقت را بیان می کند. صدای مؤلف در متن مولتیفونیک نمی تواند با دیگر صداهایی که در متن موجودیت مییابد یکسان بوده و در یک حد و ارزش نمود داشته باشند. (مسیح و همکاران، 1396: 87) البته ارجحیت صدای مؤلفی که در متن خودبه خود به شهادت رسیده نباید باعث خاموشی و به حاشیه راندن دیگر صداها شود و این یعنی این که متن مولتیفونیک نه تن به آنارشیسم موجود در متن پلیفونیک پست مدرن داده و نه باعث سلطنت مطلقه طی دیکتاتوری مؤلف در متن می شود. بنابراین متن مولتیفونیک دارای یک صدای ثابت که همان صدای کلی متن است و با حضور آن بعد ثابت متن جولانگاه صداهای دیگر در جامعه مدنی متن می شود. در این نگاه هم مؤلف، هم متن و هم خوانشگران متن می توانند حضوری پایا و پویا در متنیت متن و دایره طی رمزگان واژگان، بدون حذف هیچ گونه صدای مخالف داشته باشند. به عبارت دیگر هر کدام از صداها در متن کلمهگرا، عرصه طی بیان حقیقت عمیق هستند که دارای ابعاد ثابت و متغیرند. (میرزاپور، 1395: 88) اصولاً هر متنی بیان کننده طی یک حقیقت است، گاه این حقیقت در متون کلاسیک مطلقگرایانه خود را در صدای نویسنده که صدای حاکم بر متن است ابراز می دارد؛ و یا در متون مدرن که

اندکی از مطلق گزایی آن کاسته شده در صدای نویسنده و دیگری خودنمایی می کند و گاه حقیقت در متون پست مدرن و جهان پست مدرن به نسبت می راسد و عرصه طی صداهای سرکوب شده می شود؛ اما متن کلمهگرا عرصه طی صداهای متعالی و در مرحله طی استعلا است، حتی شاید این صدا یک صدای سرکوب شده باشد که می خواهد به تعالی برسد. پس حقیقت عمیق در متن کلمهگرا نه بیان مطلق یک حقیقت است و نه عرصه طی به نسبت رساندن آن ها. حقیقت عمیق در متن مولتیفونیک دارای دو بعد است: 1- بعد ثابت حقیقت عمیق در متن 2- ابعاد متغیر حقیقت عمیق. در متن مولتیفونیک صدای کلی متن عرصه طی بیان بعد ثابت حقیقت عمیق و خود متن عرصه طی بیان صداهای متغیر، متخاصم، متضاد و گاه متکامل است. (آذریک و همکاران، 1395: 350) که هر کدام به نحوی آینه طی حقیقتند و آن را در متن بازمی تابانند و به نسبت نزدیکی به مشرق اکبر بهره ای از حقیقت دارند؛ مثلاً آیا یک گفتمان که در تاریکی تعصب و خودبرتربینی و سقوط بشریت دست و پا می زند با گفتمانی که در کمال صداقت و درستی ندای صلح و انسان دوستی سر می دهد دارای ارزش یکسان هستند؟ آیا صدای زنان و کودکانی که طعمه طی جنگ می شوند با صدای استعمارگران و برافروزدگان جنگ یکیست؟ و هر دو به یک نسبت بهره ای از حقیقت دارند؟ آیا صدای سیاه پلوستان که در آمریکا و آفریقا به بردگی و اسارت گرفته می شوند با صدای سفیدان و برده داران یکسان است؟ آیا صدای فمینیست هایی که برای احقاق حقوق انسانی در تلاشند با صدای کسانی که این حقوق را سلب کرده اند یکسان است و هر دو از حقیقت بهره طی یکسانی دارند؟ مسلماً خیر! صداها در یک متن و حتی در متن اجتماع نیز برابر و یکسان نیستند و هر صدا بهره ای از حقیقت دارد که در فراآگاه بشری حقانیت آن ها اثبات یا رد می شود. بنابراین بر مولتیفونیک نیز یک فراآگاه بسیار آگاه و متعالی سیطره دارد که انعکاس دهنده طی بعد ثابت حقیقت عمیق در متن است و صدای برتر متن را که فرازمانی و فرامکانیست در طول تاریخ به سیلان درمی آورد؛ اما تکلیف گفتمان کلانروایت ها و خردهروایت ها در متن چه می شود؟ جناب استاد آرش آذریک - بنیانگذار و تئورسین مکتب اصالت کلمه- در شرح مؤلفه طی «دیالکتیک ادراکی» می گوید: «تمام تخصص تا تضادها، کنش و واکنش ها در سطح و روبنا اتفاق می افتد و اما در زیربنا، تمام این اختلافات و کنش ها تکمیل کننده طی حضور هم و مکمل همنند.» (همان)

نکته طی دیگر آن که متن کلمهگرا عرصه طی ظهور و بروز مؤلفه طی «کثرت در وحدت و وحدت در کثرت» است. متن نه آینه طی تمامنمای کثرت به تنهاییست و نه وحدت به تنهایی، بلکه صداهای کثیری که در متن در حال گفتمانند در یک نقطه به وحدت می راسند و آن نقطه، نقطه طی بیان حقیقت است؛ و این که تمام صداها از حقیقت بهره ای دارند و صدای کلی متن از هم افزایی ابعاد متغیر حقیقت عمیق شکل می گیرد. پس صدای کلی متن وحدتیست نشأت گرفته از صداهای متعددی که در متن به گفتمان می پردازند و هر کدام از این

صداها تکه تکه هایی از وجود یک حقیقت واحدند و چون تکه های شکسته طی آیین، شمه ای از حقیقت را بنا بر شفافیت حضور بازمی نمایانند. درست همانند فیل در اتاق تاریک، هر کدام از اعضا و جوارح در حقیقت عضوی و بعدی از فیل کامل هستند و هیچ یک به تنهایی فیل کامل نیست. فیل بودن صدای کلی متن است و هر کدام از اعضا و جوارح در حکم خردهروایت ها و کلانروایت هایی هستند که در صورت وجود نور، خود را به نمایش می گذارند. (مهدویان، 1386: 9)

نکته طی دیگر این که، کسانی همانند باختین، کریستوا و ژرار ژنت معتقد هستند که هیچ متنی مستقل از دیگر متون نیست و هر متن، بینامتنی است برآمده از متن های پیشین که در متن های پسین نیز حضور خواهند داشت. (صبافی، 1391: 59) ژرار ژنت بینامتن را به سه گونه طی پیوند بینامتنی، آشکارا-تعمدی، پنهان-تعمدی و ضمنی تقسیم کرده و حوزه طی مفهومی هر یک از تعبیرها را هم تعریف و تحدید کرده است. (همان)

اما به زعم استاد آرش آذریک و مؤلفه طی اصالت وجود عریانستی، هر متنی حاصل هم افزایی خودآگاه مستقل و فردی نویسنده و ناخودآگاه تاریخی بشر است. (آذریک و همکاران، 1395: 306) پس هیچ متنی به طور مطلق و صد در صد بینامتن و البته کامل و مستقل از بینامتنیت نیز نیست، مثلاً همین نظریه طی چندصدایی باختین که اول از همه این نگرش حاصل گفتمان این نویسنده و سایر نویسندگان هم فُصر با ناخودآگاه تاریخی بشر است و سپس حاصل درک فردی و خلاقیت فردی و در کل وجود مستقل فرد است، چیزی که نظریه پردازان بینامتنیت از آن غافلند و فردیت نویسنده را به حاشیه می رانند. به گفته طی نیمای بزرگ: «هرکس خودش است به اضافه طی دیگران.» در متن کلمهمحور «خودم» و «دیگری» از هم منفکند اما در متن به هم افزایی می راسند. نگرش نیما به شعر و ادبیات حاصل تلاش فردی و گفتمان این فردیت با تاریخ ادبیات بود. پس می توان در یک حرکت تکاملگرایانه و وجودمدارانه گفت: «هیچ متنی مستقل از دیگر متون نیست و هر متنی بهره ای از بینامتنیت دارد اما هر متن به طور کامل بینامتن نیست.» (مسیح، 1396: 9)

3_2 خصوصیات مولتیفونیک:

از جمله مؤلفه های چندصدایی مولتیفونیک در متن می توان به موارد زیر اشاره داشت:

متن حاصل گفتمان نویسنده با ناخودآگاه و خودآگاه تاریخی بشر است. پس بهره ای از بینامتنیت دارد و به طور کامل بینامتن نیست. دیالکتیک ادراکی در متن و گفتمان روایت ها و کلانروایت ها به منظور تکامل و نه تخاصم.

صدای کلی متن صدای بیان حقیقت عمیق است.

صداها در متن دارای ارزش یکسانی نیستند. هر کدام بهره ای از حقیقت دارند و با توجه به این بهره، در بیان صدای کلی متن سهمند اما تمامی صداها در

متن دارای آزادی بیان هستند.

فراشعر و فراداستان

نکته بی آخر این که باختین تنها، رمان و کارناوال را دارای چندصدایی می داند و شعر را تکگومند یا خودگومند می نامد. این در حالی است که با حضور فراشعر و فراروی شعر به سمت دیگر پتانسیل های کلمه همانند داستان، نمایشنامه، تئاتر، متون فلسفی و... شعر نیز می تواند از سوژهمحوری به سمت دیگری و دیگری هایی در متن فراروی کند که هر یک، یک «منم» مستقل و قائم به ذات است. شعر نیما و خصوصاً اشعاری که در آن ها گفتمان هایی دو یا چند نفره صورت گرفته نمونه هایی از چندصدایی در شعر هستند. قصه بی موسی و شبان از مولانا یکی دیگر از این موارد است. فراشعر نیز با استفاده از پتانسیل هایی چون فاصله گذاری، انواع دیالوگ ها، مونولوگ تا سولیلوگ و بهره گیری از حتی صدای اشیاء و طبیعت در متن و هم افزایی با پتانسیل های داستان و انواع ماهیت های داستانی، سعی در کلمهگرا شدن و رسیدن به جنس سوم کلمه دارد. پس شعر با محوریت «من» به کمک مؤلفه بی فراروی به منظور رسیدن به ساحت های ادبی دیگر نیز دارای چندصدایی و گفتگومند است. (مسیح، 1396: 10)

نتیجه:

از بررسی چندصدایی و گفتگومندی در متون پست مدرن و چندصدایی مولتیفونیک در متن کلمهگرا و نگرش مکتب اصالت کلمه می توان به این نتیجه رسید که باختین بین شعر و داستان مرز قائل است و یکی را تکگومند و دیگری را چندصدایی و گفتگومند می داند اما در فراشعر و فراداستان کلمهمحور چون شعر و داستان دارای مرز و جدایی نیستند و به سمت همدیگر به منظور رسیدن به متنی متعالی فراروی می کنند پس فراشعر و شعر در مکتب اصالت کلمه گفتگومند و دارای چندصدایی است اما نه چندصدایی از نوع پلیفونی بلکه چندصدایی از نوع مولتیفونیک. صداها در فراشعر مولتیفونیک، دارای ارزش یکسان و برابر نیستند بلکه همه بهره ای از حقیقت دارند و صدای کلی متن حاصل هم افزایی خودآگاه آگاه و گفتمان او با ناخودآگاه و خودآگاه تاریخی بشر است. این در حالی است که در متون چندصدایی پلیفونی متن عرصه ای بیان انواع صداها بوده و تنها رمان از چندصدایی و عنصر گفتگومندی برخوردار است. متون چندصدایی و در کل هر متنی از نظر پست مدرن تا یک بینامتن است در حالی که در تفکر مکتب اصالت کلمه، هر متنی بهره ای از بینامتنیت دارد اما متن حاصل هم افزایی خودآگاه مستقل و فردی نویسنده و ناخودآگاه و خودآگاه تاریخی بشر بوده و وجود نویسنده و صدای کلی متن در چندصدایی مولتیفونیک ارزشمند و عیان است.

منابع:

تودوروف، تزوتان. (1377) منطق گفتگویی. ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز.

دانشگر، آذر (1395) بررسی مؤلفه های کارناوال باختین در شعرحافظ، فصلنامه طی تخصصی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، شماره 30 نجومیان، امیرعلی، به کوشش دکتر بهمن نامور مطلق و منیژه کنگرانی، (1390) «خوانش های پلیفونیک، کنتر پوان و واساز» گفتگومندی در ادبیات و هنر، تهران، انتشارات سخن

نامورمطلق، بهمن (1387) باختین، گفتگومندی و چندصدایی مطالعهی پیشابینامتنیت باختینی، پژوهشنامهی علوم انسانی: شماره 57، کادن، جان آنتونی (1380). فرهنگ ادبیات و نقد ترجمهی کاظم فیروزمند. تهران: انتشارات شادگان.

هالکوئیست، جیمز ام (1379). مدخل: میخائیل میخایلوویچ باختین (دانشنامهی نویسندگان روس). ترجمهی فرزانه طاهری. تهران: نشر نی.

ایوتادیه، ژان. (1377) نقد ادبی در سدهی بیستم ترجمهی محمدرحیم احمدی. تهران: انتشارات سوره.

غلامحسین زاده، غریب رضا (1387) حضور دو دنیای تک لہدا و چندصدا در اشعار حافظ: «، خوانشی در پرتو منطق مکالمه میخاییل باختین» پژوهشنامهی علوم انسانی. شماره 57، صص 235 256 باختین، میخائیل (1387). تخیل مکالم تا، ی جستارهایی درباره رمان، تهران: چشمه.

حسین عظیمی، مسعود علیا، (1393) نسبت متن و صدای دیگری در اندیشه باختین، فصلنامهی علمی-پژوهشی کیمیای هنر، سال سوم، شماره 13 باختین، میخائیل. (1384)، تخیل مکالم های، ترجمهی رؤیا پورآذر، تهران: نشر نی.

Bakhtine, Mikhaïl 1975. Esthétique et théorie du roman. Paris: Gallimard.

Ducrot, Oswald. 1984. Le dire et le dit. Les Editions de Minuit.

Samoyault, Tiphaine. 2005. L'intertextualité. Paris: Armand Colin.

Holquist, Michael. (2002). Dialogism, New York: Routledge

فصل دوم: فراشعر و فراداستان اصالت کلمه

هدیه قلی یار

فراشعر پاییزان

پرواز

فریاد

پرواز

هزار چلچله از حنجره ی بهار
پر می گشایند
تا گویاترین تصویر ناب کلمه ها
بر سطور ابریشمین چشم هایت ،
تا روح بلند رویا،
آنجا که آغوش همیشه باز نسیم
لهجه ی شیرین خنده هایمان
را به عقد خورشید در میاورد
و رود تشنه ی
گره ی کور دستهایمان می شود
آنجا که قرعه به نام
پیوند دو ماهی سرخ لغزنده میافتد....

مراقبه شناور»

شعر :

ابرهای عقیم



کلمه :

باران عاشقانه ها



چشم سوم
■ ■ ■

-«کجای متن چشم گذاشته ای
که کلمه هایت طلا
که پیشانی ات
معدن...؟»

■
تکه ابر نارنجی را
در ما
اتفاق افتاده بود
با فرم بهم ریخته ی لبها
یک قهوه
دو صندلی
سه زن

■
چند ویرگول
خاطره ..

چند رکاب
معصوم تر..

-«تمام متن
میدان است اسب های کاغذی را
که در قلب های ما
می تازند»

■ ■
«رها»

کویر

چشم های عاشق

■
دریا

چکامه موج ها

■
آسمان

سماع ستاره ها

■
کوچ گاهی ها
از ذات دفتر
وقتی که چشم هایت را
عاشقانه شعر:

-«پیشانی؟»
-«این بار آسمان!»

-«چشم ها؟»
-«این بار خورشید»

(خش خش ثانیه ها)

-«پاییز است؟»

-«عبور بی هیجان فصل ها»

-«میثاق دو قو!»

-«در ترادف با آبی ها
وقتی میان چشم هایت
آهسته خوابیده است»

بادبادکها آستره

«زمینه؟»
-«پاییز هنوز می دمدم»

برادرها
ردیف شکوفه های انار
خواهر
معصومانه
به پوشش غنچه های عاشق مشغول است...

«با چه دستی مرا بدهکار کرده ای
که تمام مجازها
در باورم حقیقت می شوند:

که تو در باورم عطش
که تو در باورم عشق»

لیلا ادبی

فراشعر کوچه

«بازی»

هو

هو

ی

باد...باد

ارغوان های پریشان

چشمان منتظر

«معشوقه ی گلهای»؟

«رقص شعله ها

قلب زخمی»



ژانر : درام عاشقانه

قصه : چشمانت

راوی: دخترتو برای همیشه



«لبها»؟

«خطوط موازی ممتد»

_ «چشم ها؟»

- «ستاره های گردان»

و نجوا ها میان باد
ماه
قدم
قدم
و لمس گونه های صبح را
در پنجره ها
کاراکتری با صورت شماته دار



گاهگلی ها
که کوچه را بوییده در خود
و رقص های خاکی
که میان انگشتان کوچک ما
تا آسمان چشمان تو...

- «سکانس بهشت را؟»

- «با پدر افتادم متن باغچه را»



عشقی
که شبانه روز
سپید های روستا را
بر قلب های کاراکتر ها
ثبت می کرد..

آواز های عاشقانه را
زندگی
با نوارهای متراکم
ضبط می کرد..

سقف رقصان

دیوارها رقصان

توقف تمام بی ستارگی ها
وقتی که
هرکداممان
یک ستاره می شویم...

«مقیم میان؟»

-«شادی ها
به هوای کودکی که درونم شادی می کند»

فریاد فریب های تاکسیدرمی شده

و کوچه
که به احترام پدر کلاه از سر بر می دارد..

-«لبخندت؟»

-«جا مانده میان کودکانه ای از تعبیر وارونه «



سکانس آخر"

هفت شب

نشش شمع

پنج جوانه

چهار جسد

سه ستاره

دو پنجره

پل

الناز عباسی

فراشعر «ابد و یک روز»

واربته های بهاری

باران باران باران

پنجره شمع

شعر



عشق

سیب اشک

ماه ماه ماه



شب را
چگونه می شود بالا آورد

بی آنکه
کابوس تاریکی
پولک ستاره ای را نشکند؟



_ «قامتش؟»

_ «بر وزن ماه
بت برای پرستیدن
زیبا
درخشان
در اوج»

_ «آماس واژه ها!»

_ «چشمانم را
به لختگی خون
میان شریان های تو
تزریق می کنم»

(رقص نخ نمای کلمه ها)

_ «هر بار جمله های آغشته به رویای تو
تیترا لبهایم را
پر رنگ تر به انعکاس
می نشینند،
سایه هایی کوتاه
به دهان من فکر می کنند
و خورد کردن کلمه ها»

_ «موها؟»

_ «پربشان!»

_ «زن؟»

-«عاشق!»

توقف آینه ها
شب آرایش یک رویا



_ «هم آغوشی دستانم»

_ «دستانش؟»

_ «در اعماق موهای بلوند سبزه ای
که شور انگیز است...
مانده
نمانده اش را
به پای بکارتی
که موهایم سفیدش شده بود..»

متن : چهل شلاق
زن : چهل زمستان

- «چگونه زن بمانم
وقتی که شانه هایش را
بلوند
وقتی که بلند گویی
هر روز
سرم را هزار بار فریاد می کشد:

زندانی ۷۰۷

زندانی ۷۰۷

زندانی ۷۰۷

زندانی ۷۰۷

زندانی...»

_ «یعنی تو؟»

_ «از من تا خون لاله ها
تا غرامتی مضاعف
که برای شکم نرگسی ..»

«دامن ات؟»

«ابد آویزانش
یکروز آویزانترا»

«درد داری؟»

«گلویم را
در آستانه عاشقانه ای
که صدایش می زد»



آینه ها
آهسته آرایش می کنند
کاراکترها را

«یک شب
یک شام»

«آخر؟!»

«واج هایی عاشق
چاقو را میان دستم فشردند
تا رویت شورانگیز
اولین لبخند»

«نفس هایت؟»

«یخ بسته است انگار»

صورت سفید

چشم ها سفید

زبان سفید

قلب سیاه

پری کوچکی
که صورت زن را آهسته می بوسد ..

شب در آستانه ی بالا آوردن
کیسه لطفا :

تحریم"

سیب

آسمان ممنوعه رقص پرنده



شمع

بادهای ویرانگر سوگ سایه ها



مرثیه ی آغوش

عروسک کاغذی

فربیا ناد علی

فراشعر کما

بعد از ظهر های من
به وقت روایت تو
عجیب کشدار است:

«کافه

چایی



کافه

چایی



کافه

چایی



دو چشم غلیظ



«لطفاً سریع تر
تبش رسیده است زیر سقف آسمان»

-«آلت ؟»

-«بسته های قرص»

-«علت ؟»

-«دوستش نداشت..»

داشت»



-«خواب تو
چشم ها را نشئه می کشید
خشاش است روایت
برای آتش کشیدن
هر زندگی..»

کوچه های ارغوانی
میان دود
و تصویر تو
که محو
که محو تر
که ..
تو..
ت..
و...
تقلای خاک

-«اصلا استپ .
تشنه ام شده است »

_«یعنی خواب و تشنگی؟»

_«دوده های ماسیده ی برحنجره ی پایتخت را
حنجره ام
ماسیده است »



الف
ب
پ
مصوت ها را
بر پروانه ای بالهای من
ملودی های درد
تزییق کنان می خندند...

«سفر سفر؟»

-«میان خواب های شیرین شبهای خودش را
از ارتفاع هیچ پیشانی ای
پرت نخواهد کرد..»

■
لم دادن
برگه های تاریخ را
وقتی جغرافیای یک ملت
در ثلثه ای اهرام
خواب رفته است :

«هفت شب سیاه
هفت شب سیاه تر»

-«تفسیر خواب تو؟»

-«یوسف را
میان ذهن ما به بند کشیده است»

■
«دوست دارم
مدام فریاد تو باشد
مرا نام..
آنگونه که لورکا
آنگونه که دالی»

«چقدر کلمه ها باتو از همیشه کمتر ،
به انقراض فکر می کنند»

-«آه سراینده موهایم
آه تصویرگر لبها

جاودانه تر
عاشقانه تر

خواب هایت را با من تقسیم کن «



«یعنی هنوز زندگی
میان قلب کوچکش
میتپد؟»

-«تبش پایین آمده است خودش را انگار «

کاراکترها : منتظر

آریو همتی

مریم ناظمی

فراشعر مشترک
هم افزایی: گاندی و ما دو نفر

و لبه ی
شکسته ی کاسه ای را
که آب می نوشد..

مهر همیشه آینه دار است
عاشقانه های هر زخم را
که می خوریم
که خورده می شویم

خرد
خرد

«چهل تکه؟»

«هفت آسمان ..»

«یعنی تکه چندمش را؟»

«افتادیم
از سقف متنی
که هیچ راوی ای رویایش را هم نداشت ...»

«ماموریت؟»

«سیزده اتفاق ناممکن را از میان سیزده اتفاقی که ممکن بود برای هرکدامان
بیافتد ..»



قلب ها
ساعت های ممتد انتظار را
به کریستف کلمب می مانند
در پی تو...

ای ابهت فیل
زیبایی ات طاووس

ای سماع سنبل ها به وقت ذهن آرام تو...

سقف قرمز

دیوارها قرمز

تلفیق اندیشگی های هر پدیده را
که روی بی رنگی های روپوش ات تصویر می شوند...

دم دم د دم ..
دم دم د دم ..
دم دم د دم ..
دم ..

دم دم د دم ..
دم دم د دم ..
دم دم د دم ..
دم ...

و جهان
از دریچه نقاشی که تویی
جهان
از دریچه بومی
که پیراهن توست...

به رقاصه های مومیایی می ماند..

«رفتن چشمانت را؟»

«کف دستان چسبیده اش را
چقدر به فرشته ها
می ماند..
و ما متأثر از نوری که از اوست ،
که اوست
به فرشته می مانیم..»

■
«عریان زاد»

مادر :

یک (چهل سیب

دو (چهل زکر

روبان سبز

برق چشم ها



کودک :

چهل قطره اشک

چهل روز شیر

روبان سفید

چشمان شعله ور



هم افزایی :

سماع تن ها

پرواز دو روح

هو حق

هو حق



«زرد می چرخد؟»

«نمی خورد
برای مردمش وقتی نمی خورند..»

«عریان!»

«نمی پوشد ،
برای مردمش وقتی نمی پوشند..»

و پاهای برهنه
عارض بر سطرهای برنده ی سنگ ها

«سنگ بعدی را
لطفا به شکمم ببندید»

«خدای من نکند خودش را به شکستن فکر می کند
آنگونه که
یک چوب کبریت؟»

«هرگز ..
که جهانی با تمام شکوهش را به خودش بسته ،
و آهسته می کشد»



«اسلحه ها..!»

-«یک لبخند کوچک ..»

_«گلوله!»

_«یک شاخه گل»

و ناگهان ابرها
قطره های شوریده ی عشق را
به چکیدن
تقدیر شدند:

روییدن دفها

و شهری
که نوازنده ی قلبی عاشق است ..

فرزانه اکبری

فراشعر شادکامان کویر

نگاهم می کنی
و گل های قرمزعاشق
بر روی لبهایم
غنچه می دهند...

نکند بهار
اسم مستعار توست؟

(دیالوگ شاعری عاشق برای معشوقه ی نسبتا فرضی اش)

_«شروع؟»

-«تو
باور سال های دور
نوازش می کنی
پر از حسرت
ساقه ی ترد احساس شکسته ام را
ومی خوانی
یک قصیده خواهش
تا.....»



فرو می کنم
پاشنه ی دیوانگی هایم را
میان قلب ماه
تا بشکند انعکاس نور
در مسلخ گاه حماقت ستاره گان

واشک
سفیری شود بی احساس
بر گونه های تنهایی شب

شاید
نجوای ریز غوک ها
جان شود به جان عقربه های در گذر
-«دوستت دارم به وقت کودکانه ها»

-«چندتا؟»

-«یکی اما طولانی
یکی اما مردانه»

و لرزیدن من
میان صداقت نهفته در یک دیالوگ

بغض
اشک ...



تیک

تاک

تیک

تاک

ومرگ ثانیه هایی که
باران می شوند
برعکس تو میان قاب دلم
مثل یک زندانی که می میرد در آغوش انفرادی سلولهایش

و ای کاش
دقیقه ها می فهمیدند
جان سپردن ثانیه ها را

«شعری که زندگی»

مادر پروانه

پسر شمع



گلوله

جنگ

گلوله



شمع خاموش

بالهای سوخته



گردابی
یا مرداب
چه فرقی می کند کدام باشی

که میان دنیای تو
غرق می شوم

"عطش"

"- خواب ؟"

"- یوسف "

"- بیداری ؟"

"- یوسف "

"در زنجیر؟"

"یوسف"

"آزادی؟"

"یوسف"



زلیخای عاشق



ومن ستاره منجمدی بدم
که به شوق
طلوع لبخندت
خارج از مدار سوختم

تا تنیده شود تاروپود عشق
بر دار هستی



رگ خواب های شاعرانه ی من
جاماند
حوالی بیست و چند سالگی
وقتی آرامش
خاطره شد
وخیال سبز تو
هم نفس
لحظه های جنون
در دست های بارانی ام

و پایان امید
در غروبی تلخ و پرتپش

مهوش سلیمان پور_ سوزان

فراشعر غرق شده ها

چشمانت
جزیره ی بی بازگشت
که کشتی را
آب ها را
خاطره ها را
مستانه
ثبت خواهد کرد:

پیرهن چارخانه

امشب دلم گرفته دوباره بهانه ات
با عطر سبز پیرهن چارخانه ات

لبخند میزنم به تو در قاب رو به رو
این بود ترجمان دل جاودانه ات

دل مویه می کند همه شبها برای تو
این دل به یاد خاطره ی عاشقانه ات

دستم نمی رسد به بلندای طبع تو
تا که غزل شوم، غزل شاعرانه ات

ای کاش غرق می شدم آن شب درون تو
که مست بودی از تب تند شبانه ات



زن : در مسلخ
مرد : مسلخ گاه

"لبها جهانی از بوسه را از تو طلبکارند
میبینی سرخ اند ،
اما پژمرده .."

"خاطره هایی
که ذهنم را کودکانه درد گرفته است "

لاله ها : نیمه جان

پروانه ها : داغدار

(چقدر میان ساحت بیضی شکل عینک راوی
درد است
که تزریق می شود به پدیده ها)



"اینجا
سرزمین حاشیه دار
ک..
ک...
کما "

گوشه‌هایم پنجره

چشم‌انم پنجره

انگشتانم پنجره

انگار پدر شبی که مرا اراده کرده بود ، هوای زیادی خورده بود"

گیج خوردن متن

«نظر»

پروانه

پنجره

پرواز



کبوتر

آسمان

پرواز



من

چشمانت

پرواز



کاراکترهایی که مست
میان جزیره می چرخند!!

"بانوی من
جزیره را پلک بزن ..
عشق یعنی
غرق شدن به وقت چشم های تو.."

حسن خدا کرمی

فراشعر

پنجره
باز بود باد
پرده را کنار زد
دری رو به تاریکی دیدم



دختری که در
میان متن
تنها
مانده بود
راه شب را پیش گرفت
امیدش
فردایی روشن بود
اما
باتلاق سیاهی
او را در خود هضم
کرده بود
صدای حق هق های بی امانش
من را از خواب بیدار کرد
تا این متن را
برای شما بنویسم



چه شده؟
گم شده ام میان انبوه بی کسی
چه کسی تو را رهسپار خواب من کرده؟
فرشته ی تنهایی
چه کاری از من بر می آید؟
باید جنازه ام را پیدا کنی و بسوزانی

_بسوزانم؟
_آری نحسی این تنهایی فقط با سوختن است که...
_فهمیدم دستانت را...
_گم میشوی میان خیالم دستانت را بکش



پسری که دستان دختر
را گرفت
و تبعید شد به
دیار مردگان
خورشید بالا آمد
شب
آخرین چشمکش را به دختر زد
و رفت
پسر خیره به چشمان
دختر بود که...



زنگ ساعت او را از خواب بیدار نکرد
اهالی خانه صدای
اعتراضشان
گوش های
مرگ را کر کرد
_بیدار شو لنگ ظهره
_سکوت
_تق...تق
_سکوت
_صبحونه حاضره
_سکوت
سکوت...سکوت...و سکوت
کر شده بود اتاق میان
این حجم از
خفقان



پسری که

ماهنامه ادبی قلم سبز مرصاد/سال دوم/شماره هشتم/فروردین
۱۳۹۷

موهای دختر میان دستانش
موج میزد
و آبی آسمانی را که
لحظه ای زوال
نبود

ثنا صمصامی

فراشعر زلال_خوشه_ها

"شربت شهادت"

گلوه

گلوه

خون

خاطره

خاطره

زخم

نفس

نفس

نفس

بوی بهشت

سپری شدن سالهایم

در چکاب

یک آغوش ..

و

نوید میداد کسی

دیدار ماورایی داغی را

در بطن جانی

که به سینه ام میرسید..

"چگونه نامش را
از لولای پلک هایم فریاد می کشد دنیا؟"

"بر دست هایم متبلور
بوده ای
شبهه یک صوت
که متاثر کرد غنچه لبها"



راوی:

"چشم هارا ، چشم را نمیبیند"

/مه غلیظی
گرگ و میش هوا/

- سطرهای سفید پوش را
جامه های سبز
ارمغان بود ...

و یک مخزن اکسیژن
که در بالهای یک کبوتر
ویراژ می شدند خودشان را
در آخرین برگ
آن ماه نیکو.....

به نام
/پدر ، دختر/

.....و

هر آنچه ذائقه شماست مخاطبین عزیز



در پرتو دردی ناگهان
یک دم

مانند حبابی که اتفاق میافتد
مدام تکثیر میشود

در
گیسوانش

اکیانوسی آرام
عطر ملایم یک نیایش

بیداری روح

کاراکترها :
خودتان را
در یک قدمی جسمی
خواب الوده

پُل ها : یک به یک معلق

سکوها: یک به یک خیس

و پرتابی که سرانجام نداشت

آه حجم اتاق
در گسل چشم هایش

به لرزه افتاد



_سناریو را تغییر داده اند گویا
آخرین پیراهن که اولینش را
به یاد نداشت:

"به یک لایبی در گهواره ای
کروی دعوت شده اید"

"اما خطوط ممتد
مهاجرت را

در فصل فصل این یورش ها

مخاطبین عام نخیره میشدند"

شب از نور
تهی ؛
سایه ها در
خود
رقص کنان ،
پای میکوبند رویای چند نفره مان را

کابوسی سیاه
پر پروازم را در خواب
به یغما میبرد...

_"گوش به زنگ
او زنیست از تبار آتش و خون
و نخل ها سرفراز از سرودن نامش

دارالشفای داغ یک فنجان
دست هایش
و
چند کلوچه
که تلخ شد در صوتی آشنا :
یاسین

-"چند چمدان خاطره انبار شده
اینگونه
که سیر نزولی دارد
قدم هایم
تا

پله

پله

پله

آخر

شکسته مینویسم

شکسته میخوانم

ش ک س ت ه

حروف سربی در ته سردابه های
روح سرکشم
من اما سرخ لغزیدم
در تکه های پازلی معروف
به زندگی "



که سرخط تمام خبرهاست ،

به گزارش حضار عزیز :
"زنی از تبار خاک همیشه تبار
مروارید شد
متبلور اندامش
متبلور صورتش
متبلور رویاهایش.."

ورق بزن صفحه حوادث را

"هزار شقایق به اشتیاق
خوانده شدن هنوز هم
پر می کشند
در لابه لای

سنگین که
سایه انداخته اند
بر سواحل شرجی "

- "چقدر کاکایی ها خودشان
را به خواب زده اند
بانو ..."

" آه نوک زبانم بود
هیاهوی نسیم
چطور بر صورتت پاشید ؟"

- " رنگ آن انگشتی
که هر سال بر سر میزی دو نفره
شاخه انگور میچیند
و بر شانه هایش میرقصانی
اندام ابرها را "



پیچک ها متمایل به لبه‌ایت
کبود می رویند

دیوار ها مستحکم
از سکوت اند ..
و تو آن چلچله ای که
از سقف های شکسته عبور کردی

نیلوفرها مهر تایید زدند
بر
معصومیت فصل ناب
رویش ات...



_"خوانندگان عزیز:"

در یک شب میان آخرین تکه ی ماه
اتفاق افتاد
داستانی شبیه یک دختر
در مدیومی به نام زندگی "

محمود محمودی

درون پاکت شب
می گذارم ماه
می فرستم به دست ابر
برایت ...
واژگان من
بی تابانه می ریزد

از ابر

الف

ب

ر

تا

خ

ی

س

_ این رد پاها از چیست؟!
_ اندوه ها ست که می بارد
گفت و گوی شب و ابر
پر کرده قاب زمین را
ماه هیجان زده
نفسش بند آمده
نفسی عمیق می کشد
- این تیرگی دمامم از چیست؟!
شب می گوید: " بیداد است و خفقان ... ساکت باش
ساکت

ساکت

سا

کت ...

-حرفی نزنم؟!

چراغ را

در پستوی خانه

...

ابر با جسارت

کاوه وار فریاد زد :

"گرمپ"

گرمپ " ...
ماه آرام گفت: " رفیق آرام تر
طفلی بی پناه
خوابیده در کارتن...
خیس می شود
خانه ی پوشالی اش "

خ
ی
س...

حسن خدا کرمی

پنجره
باز بود باد
پرده را کنار زد
دری رو به تاریکی دیدم

■

دختری که در
میان متن
تنها
مانده بود
راه شب را پیش گرفت
امیدش
فردایی روشن بود
اما
باتلاق سیاهی
او را در خود هضم
کرده بود
صدای هق هق های بی امانش
من را از خواب بیدار کرد
تا این متن را
برای شما بنویسم

■ ■

چه شده؟
گم شده ام میان انبوه بی کسی
چه کسی تو را رهسپار خواب من کرده؟
فرشته ی تنهایی
چه کاری از من بر می آید؟
باید جنازه ام را پیدا کنی و بسوزانی
بسوزانم؟
آری نحسی این تنهایی فقط با سوختن است که...
فهمیدم دستانت را...
گم میشوی میان خیالم دستانت را بکش

■ ■

پسری که دستان دختر
را گرفت

و تبعید شد به
دیار مردگان
خورشید بالا آمد
شب
آخرین چشمکش را به دختر زد
و رفت
پسر خیره به چشمان
دختر بود که...



زنگ ساعت او را از خواب بیدار نکرد
اهالی خانه صدای
اعتراضشان
گوش های
مرگ را کر کرد
_بیدار شو لنگ ظهره
_سکوت
_تق...تق
_سکوت
_صبحونه حاضره
_سکوت
سکوت...سکوت...و سکوت
کر شده بود اتاق میان
این حجم از
خفقان



پسری که
موهای دختر میان دستانش
موج میزد
و آبی آسمانی را که
لحظه ای زوال
نبود

طاهره احمدی

در گذر از دره
تاس می اندازد
بر فلات
و ریزش
سنگ

سنگ

سنگ

بر جاده ای
که خطوط اخطارش هموار است
چراغ ها خاموشند
بر سطری ایست داد
که جرم را بنویسد



-حوالی شب چه می کنید؟
از وسواس ابر می گریزد
ماه
ته برکه چند ضلع دایره ای
-با تلسکوپ قطب را می کاوم
آیا پنجره ای هست رو به آسمان باز نشود؟!
-روی ذره های شیشه
به احتیاط گام بزن
-خورشید نزدیک است
مساحت کهکشان را درنوردد



"هنوز آسمان به زمین نیامده است"
شهاب سقوط کرد
با ستاره می پوشاند
نقطه سوخته
مقنعه اش را
تن به دستمایه اندوه نسپرد.

فرح اسدی

خوابی عمیق در من
میروید
تکرار در تکرار
کنج چشمان پنجره
قاصدک
پ...آ...و...ر...چ...ی...ن
پ...آ...و...ر...چ...ن
میشمارم
یک
دو
سه
هزار
و این سیاهی...
- رفتی ؟
- نه ، هستم
- مگر نمیبینی؟ آرام بر قاب
نشسته ام
خرامید ماه در پرده
و شوق تخت کور
بپاکید خاک چهره ام
دست / رخ / زلالی آب
و حالا پنجره باز
من تکیه به خودم
_ مینالی چرا تو ؟
_ آه از گرد سفیدی که بر موهایت
چشمهای سرد و بیرمقت را به من دوختی چرا ؟
آرام
آرام نفسش بند می آید
درو رو برم
می پیچم
در ترک دیوار که قلقلکم میدهد
و ناگهان

□ □

من تو

خواب

من

□ □

نگاه شکسته

قاب شکسته

مهسا جهانشیری

فراشعر از اینجا تا ابدیت

من من

یک خیال عاشقانه

■
من او

خواب های بلاتکلیف

■
من تو

آیه ای که هرگز نازل نشد

■ ■

مرا بر دستان انتظار تشییع کنید
در گورستان های پی در پی
در پس پرده ی گفتمان های موازی

روی میز مذاکره ی عقل با احساس !!

پا

یا

پای روحم تاول زده!!!

/برد:برد/

■

_"چه شور

انگ
انگیز
انگیزه ی
روز های لباس شب پوشم،"

"در مدار های وهم آلود؟ "

"مدورم خودم را
تا کاستن کسالت
سایه های تاریک"

"سایه ها؟"

"خطوط ممتد رویا
رعشه می رود بر اندام
لجواب آلوده ام"

"می تابد در گردشی
موازی بی قراری های یک
عاشقانه ی آرام"

"همچون ماه؟"

"همیشه مهتاب"

شب ماه

روشنایی

کلبه چراغ

زندگی

آسمان رویایی..

زمین بی شور ...

رادیکال ها را فاکتور میگیرم
 شاید که با من
 حتی دور
 حتی دیر
 وقتی که جنون ریشه می بندد
 در مدار آشفستگی روزمره ام.....

_"چه رعب انگیز؟"

_"سرجوخه های بی تفاوت
 با نگاه هایشان
 می کاوند
 شعر هایم را"

_'واج به واج؟'

_"و رد پای اوست در سطرهای فاصله
 | | | | | | | | | |

.....

.....

و احساسم
 که در حصارش آرمیده !!!



رگبار"

برف برف

کلاغ



گلوله گلوله

سرباز



مهره ی سوخته

شهر سرخ پوش



_"باورم کنید ، "

_"باورش کنید

_مانند یک تبعیدی

در جزیره ای گمنام

در ازدحام یک فراموشی بی تکرار

نامت را قورت خواهم داد

عشقت را خواهم بلعید

به عاشقانه هایت بسیار

تیمار یک بغل اندوه را "



دو

یک

دو

یک

کدام را برگزیده ای

_"این چه صدایی ست

که شکسته هزاران بغض سرگردان

الهی ها را "

_"او !!

هم اوست که شوکران را

قطره قطره به کام شب هایش

زهر کرد

و از سطور قطور نامه ها

سدی ساخت ابدی

در صفات بی همتای باران

چه میتوان سرود

جز چند قاب عکس
که باغچه را خشکاند در
قلب مقدس آفتاب "



چ ؟
چگو ؟
چگونه ؟
به یاد نیاوردم
اجاق آغوشش را
که در دردی به طعم تمام عمر
دو عدد ستاره پدید آمد
و امیدوارانه به بافتن که نه
به یافتن مشغول شدیم

پروانه

پرواز

ترانه



گل‌های پر پر

آینه های دمر

ملودی جدایی

فصل سوم: غزل، غزل مینیمال و رباعی

آرش آذر پیک

سایه در چشم شهر، یک درخت بی بر
در نگاه سارا، سایه ی پیغمبر

رفت سارا از شهر، و به آنها فهماند
عشق وقتی در بر، جای دنیا بر در

-«آی سارا برگرد، زندگی یعنی عشق
عشق یعنی ماندن، سفره، جامه، بستر»

سایه به سارا گفت: «عشق یعنی رفتن
از دل یک بد دل، به دل یک دلبر»

سایه تا این را گفت در خودش جاری شد
تا بپیچد پایش به گل نیلوفر

بال خود را اما به تن سارا دوخت
تا برایش باشد سایه ی بالا سر

یک فرشته در ماه، داشت حافظ می خواند
که به یک باره دید، از دل خاکستر

آتشی روییده است سبز ، و در آن پیداست

که زمین دارد باز ،آسمان را در بر

شهر اما تا دید خانه خالی را

گفت: «من را عشق است،سایه پر سارا پر»

سعید امامی

دست من را فقط تو می خوانی
فال من را فقط تو می دانی

من برای تو شعر می گویم
ای بهشت لطیف و روحانی

گیسوت را نچین که هر دستم
هی بیاید در آن به مهمانی

زیر باران برای من گفתי
شک ندارم که خوب می دانی

آیه های لطیف یزدانند
بانوان نجیب ایرانی

راز این ناز بودندت در چیست؟
شاید اینکه ز نسل بارانی

یا تبارت ز باغ خورشید است
بس که هستی سپید و نورانی

باید از باد و خاک و آتش و آب
کرد در پیش پات قربانی

زرتشت محمدی

بیا و از نهنگ ها رها بشو
ز بوم سرد رنگ ها رها بشو

چه بوده سود عقل و هوش ما، بیا
ازین الاکلنگ ها رها بشو

عقاب "من" گرسنه است، دل بیا
ز دست تیزچنگ ها رها بشو

اگرچه جسم یاس ها فسونگوست
بیا و از قشنگ ها رها بشو

درنگ بوسه ها، حضور عشق نیست
بیا و از درنگ ها رها بشو

بیا و در شبی که ماه زنده است
ز صخره چون پلنگ ها رها بشو

هنگامه اهورا

«گلدان خالی»

ای حس سبز بهاران چه قدر جای تو خالی ست
در چتر خیس درختان چه قدر جای تو خالی ست

گل همیشه بهارم هنوز عطر تو این جاست
در بهت خالی گلدان چه قدر جای تو خالی ست

آن خاطرات قدیمی، شعر و ترانه کجا رفت
شب های سرد زمستان چه قدر جای تو خالی ست

مرداب زرد وجودم پر از بهانه ی آب است
ای روح سرکش توفان چه قدر جای تو خالی ست

با آفتاب نگاهت بیا و معجزه ای کن
در انتظار شبستان چه قدر جای تو خالی ست

وا کن به روی سکوتم آغوش پنجره ها را
در زیر بوسه ی باران چه قدر جای تو خالی ست

هنگامه اهورا

«عطر رؤیا»

از تب دستان سبزت بوی دریا می‌وزد
در سکوت چشم تو توفان غوغا می‌وزد
لب مبنده اسطوره بی‌خاموش موسیقی و شعر
در صدایت رقص نور، آهنگ رؤیا می‌وزد
آب و خاک و باد و آتش خفته در آغوش تو
از سرانگشتت ببین روح اهورا می‌وزد
ای بهشت گم شده، لبخند کال و سوسه
از شب پیراهنم اندوه حوا می‌وزد
من عروس هر خزان آبستن سرما و برف
تو بهاری با نگاهت عطر گل‌ها می‌وزد
رد پایت یک غزل...، نه یک قصیده آفتاب
نور تو در آسمان من چه زیبا می‌وزد
با طلوعت معجزه، جادوی رستاخیز عشق
از دم گرمت نفس‌های مسیحا می‌وزد
بی تو من چله نشینی بی‌بهاره، سوگوار
در شب قطبی دل کابوس یلدا می‌وزد
باز هم بر شوره زار تشنگی‌هایم بیار
ای که از دستان سبزت بوی دریا می‌وزد.

زرتشت محمدی

غزل فرم

یک هند دیگر فیل دیگر محرمانه
او رفت، تنها مانده ای در کنج خانه

■ ■

یک سطر دیگر، فیل دیگر، فرصت تو
تکرار دیگر...تخت دیگر...عاشقانه..
چون قطره در آغوش دریا می شوی حل
حلال مشکل ها شدی در آشیانه

■ ■

از فیل ها دل می کنی، تا شیر باشی
[تا اوج گیری قله ها را زیرکانه!]

چون ماه در آغوش مردت می شوی خم
تا خم نگردد روز دیگر محرمانه!

■ ■

یک ماه دیگر، ماه دیگر، فیل تازه
او رفت تنها مانده ای در سطر خانه
یک سطر دیگر، فیل دیگر.....

آوین کلهر

اگر کنم دو چشم وا، نبینمت بلا به دور
و خواب دیده ام تورا ، نبینمت بلا به دور
شبیه کوههای سخت به خویش ختم میشوم
تو را که می زخم صدا، نبینمت، بلا به دور
بیا خدای من بشو، مرا ، خودت بیافرین
شبیه خود، نه مثل ما، نبینمت بلا به دور
درخت خشک و تشنه ام میان ازدحام برف
بهار می کنم به پا، نبینمت بلا به دور
به روی نیزه ها اگر چه عشق ها سواره اند
چرامیان خیمه ها، نبینمت بلا به دور
شکوه چشم هایتان همیشه قبله‌ی من است
نماز عشق بی شما؟ نبینمت بلا به دور

آریو همتی

غزلمینیمال «به رنگ انار»

اشک هامان رگبار، دست ها بر تک تیر

قلب من کوبانیست، نبض او با ازمیر

با چه متنی ای وای، فرم یک نقاشی

تلخ، سر در گم، گنگ، رنگ غالب هم قیر



-«چشم ها؟» ،

-«مشکی ماند» ،

-«دست ها ؟» ،

-«عاشق تر»

تند تر می زد قلب، زودتر می شد دیر

یک پرستو ناگاه، چشم او را پر زد

چشم من زنجیرست، بسته شد در زنجیر

_«آسمانت لرزید؟»

_«او قفس از من ساخت

زندگی با او ماند، زندگی از من سیر»



نور، رویا، آغوش، سایه ها در تصویر

ماهنامه ادبی قلم سبز مرصاد/سال دوم/شماره هشتم/فروردین
۱۳۹۷

خشک، بی حالت، بور، ا.موی یک زن.. دلگیر..

آرش آذریک

پیغمبری کیش و رسالت هستیم
اسطوره ی مضحک سفاهت هستیم

بارفتن حافظ همه شاعر شده ایم
ما جاهل کوچه های خلوت هستیم

آرش آذریک

آنقدر ازاین جنون لبالب بودم
در صحت جسم،هم پراز تب بودم
گفتم که به عشق ذوالفقارت،ای کاش
من جای سر و سینه ی مرحب بودم

فصل چهارم: واژانه

لیلا ادبی

«سد شکسته»

دیوار

دیوار رود رود



شور ماهی ها



دیوار

رود رود رود



ماهی تنها

رعنا زهتاب

ریسمانهای پوسیده

شهر	آشوب	شهر
شهر		شهر
حصار		زن
چراغ قرمز		خیابان
		ماه گریان

نیلوفر مسیح

تقاطع

درخت

مرد

زن

مهر

صندلی

کلاه کج

روسری گریبان

مهر

برگ

برگ

برگ

مهر

رعنا زهتاب

آهن پاره ها

بمب

بمب

رودخانه زیبا

بمب

بمب

آوار

سقف

خاموش

فریاد

کودک سرگردان
رودخانه سرخ

اقدس نگاهداری

گل سنگ

دیوار

آ

ج

ر

آ

ج

ر

خاطرات

و

ر

ق

و

ر

ق

نبض پرده

رد خشکیده

رویای نیمه کار

عاطفه دادویی

«تب تند»

«رودها؟»
«هراسان»

«دریا؟»
«مواج»

افق رویایی



«سراب؟»
«سراب»

«سراب؟»
«سراب»

رویای پرواز

مهسا صفری

«آئینه های مکدر»

پرواز قفس

کبوتر

آسمان رهایی



نهیب گلوه ها

بالهای شکسته



مرگ

مرگ

مرگ

هدیه قلی یار

«رها»

کویر

چشم های عاشق



دریا

چکامه موج ها



آسمان

سماع ستاره ها

مهوش سلیمانپور_ سوزان

«نظر»

پروانه

پنجره

پرواز



کبوتر

آسمان

پرواز



من

چشمات

پرواز

فرزانه اکبری

"عطش"

"- خواب ؟"
"- یوسف "

"- بیداری ؟"
"- یوسف "

"- در زنجیر ؟"
"- یوسف "

"- آزادی ؟"
"- یوسف "



زلیخای عاشق

فرناز پارسا

« تاریکی »

من:

تنهایی درد



او :

انتظار درد



من_او:

زخم درد



ثانیه های تبادار

چشمان خونین

هدیه قلی یار

" چهار گانه «

آسمان :

شوق خورشید



دست خدا:

سماع ذوالفقار



نخلستان :

شیر خدا



طریقت :

فرا مرد

عاطفه دادویی

زمین مست»

آدم

عشق

کویر

دانه



ابر

باران

جنگل

سیب

فرسامه پارسا

«انتفاضه»

مرد

زن

سنگ

کودک



زن

سنگ

کودک



سنگ

کودک



سنگ

ثنا صمصامی

"شریت شهادت"

گلوله

گلوله

خون

||
خاطره

خاطره

زخم

||

نفس

نفس

بوی بهشت

رویا کارپسند

"اشراق"

شعر

شعر

کمدی انسانی



باران

باران

کمدی الهی



گیتار

عشق

خلسه

فصل پنجم: اشعار آزاد

میثم میرزاپور

"روایت سرگردان"

از وقتی

مهمان شد

در راه های بیابان

برنگشتند به لانه هاشان

کلاغ های خشکیده

و سرکشید غریبانه

لیوان خالی را، مسافر

و از آن هنگام

که روسری اش را سپرد

به نسیم

دیگر فرار نمی کنند

کودکان

از دیوانه های شهر.

کلاغ ها

ایستاده

نگاه میکنند.

به بیابانهایی که...

باران

باران

ب

ا

ر

ا

ر

ا

ن

با..

.

.

.

نه

اصلا ولش کن

این متن از اول هم ته نداشت.

(از نامه های یک دیوانه به خودش)

سروش میرزایی

برای ترانه ها از تو
گفتم آن روز
یخ کرد چایم با قند خیالت
آن روز که
بیدار شدم با صدای وهم
آن روز بارانی که ندید
کسی باران زیر چترم را ...

برای ترانه ها از تو
گفتم آن روز
برای زیبایی ها
برای ابرها
برای آسمان
نیامدی باز
چای دیگری ریختم

لیلا ادبی

مرگ
آخرین عاشقانه ی کبوتری ست
که بیهوده بال زد
در پهنه ی شب
افق سرخ رهایی را

سیما نوروزی

چه غوغایی می شود
میان ابرها
وقتی ستاره گان
قلم از دست شب
می ربایند..

و ماه را میان خود
عاشقانه تصویر می کنند...

ابر عاشق
ماه عاشق

و مردمی که عاشقانه زیر باران قدم می زنند..

فربیا ناد علی

تو از قلب آینه ها می آیی
و لب هایم را
با بوسه های غلیظت
زیباتر می سرایی..

تو از رویا های دور دست
از سوئد
اینگرید خبر می آوری...

شعرهای ارغوانی ام را
مست برای
ثانیه های حضور تو
ردیف شده اند
در قلب شعر هایم ..
شور غزل هایم ...

و تو
شبیه به پیچک ها
خاطرات را در شب می رقصانی..

عاطفه دادویی

چه پنهان نفس می کشم
هجوم بغض هایت را
در قفس احساسم
وساز دل‌تنگی تو را
چه عاشقانه کوک می کنم
در پیله ی تنهایی ام

در روز هایی که
شلاق نگاهت
رازی ست سر به مهر
تا نوازش دهد
تنهایی تن ببقرارم را.

فرناز پارسا

در ثانیه های نبودنت
دیوارها
شکل آینه ای می شوند
که تنهاییم را
به رخ می کشند

الناز عباسی

محبوبم...!

کدامین غزم را
با هلال ماه
هم وزن کرده ای

که دفتر هایم
مهتاب پوشیده اند
میان پنجره ی نگاه تو...

همسا جهانشیری

آینه نیستم
که نبودنت مرا
در هم شکنند..

ساعت دیواری ام ،
هر ثانیه که نیستی،
اظطراب
بر قلبم آونگ می شود
پر صدا
پر تنش..

لیلا ادبی

سقف عاشقانه هایم
چه زیبا فرو می ریزند
در دنج ترین جای دنیا -
بهشت آغوشت...

ای شیرین تر از صدای باران -
لهجه ی خیس - چشمانت
ای از تبار نوازش
ای فصل ممنوعه
من به بلندای شعری از بوسه

"دوستت دارم"

ناهید قامتی خورشید

ومن امشب
عشق را در شعرهایم
به کلمات می دهم
واژه
واژه
صدایشان می کنم....

وتو که میهمان
باغچه ی مهتابی
قلمت را
در آسمان تاب بده
وستارگان را با ریسمانی
روی گیسوانم نقاشی کن...

فردا
روز، روز ستاره ها میشود
از وسوسه های قلم
تا بهانه ی رقص واژه ها..

کیا یارسان

سی ماه
در سیمرغ بلورین چشم هایت
خواب بهار می دیدم
اردیبهشت اما
انجماد رویش بود
وقتی
تو
ریشه میدواندی
زیر پوست رویا ها ...

لاله پارسا

روزهایم تاریکی اند
وقتی که تمامیت من
لبخند میزند
رو به هنجارهای زنانگی

و قفس های پولادین
راز سر به مهر را
پنهان می کنند،
پشت پرده ی سکوت

چند فریاد خاموش
مانده تا ابتدای برابری
چند زنجیر؟
چند نفس؟
مانده تا آغاز رهایی

و روزها
لبریز راز هایی هستند
که در حصار ثانیه
به بند کشیده شده اند..

سیما نوروزی

شعرها....
چون هسته های
تلخ و شیرین،
مزه می کنند زبانم را
در سرودن
و می لغزد قلم...
بر ورق سپید باران زده
تا خلق کند،
خاطره های خیس گذشته را...

عاطفه دادویی

قلم

عشق را میان گیسوانت
نقش می زند
و ستاره جان می گیرد

از این رسم عاشقی
در شبی که مهتاب
بی بهانه به انتظار می نشیند
این معاشقه را.

الناز عباسی

پیچش معکوس عقربه ها
بر قاب روشن آینه،
سخن از تردید نشکفته ی
رج به رج آجرهایی ست
که دیوار می شوند
تمامیت تصویر یک زن را..

لیلا ادبی

صبح
سرانگشتان طلایی توست

که بر آبی گیسوان دختر "خزر"
می لغزد...

آریو همتی

نگاهم کن
شبیه اتفاق بنفشه ها
در چشمان خسته ی یک پروانه !



ماه که چشمهایش را

گشود در آب

یک سطر پاره شد

از نگاه چشمم

آب آن را برد با خود

و لنجندی که در آن بود

